

لوح مبارک جواهر الاسرار

وحید بهمدی

از سنهٔ تسع که در آن حضرت جمال اقدس ابھی بغداد را به قدم مبارک خود مشرف فرمودند تا نه سال بعد از آن که کتاب مستطاب ایقان از قلم اعلیٰ نازل گردید هیکل مبارک به وسیلهٔ کلمهٔ الهیه اهل بیان را تربیت و آمادهٔ اعلان ظهور و نفخ ثانی در صور نمودند. حکمت بالغه چنان اقتضا می نمود که این آمادگی به طور تدریجی انجام یابد. با در نظر گرفتن سیر تکاملی نزول آثار مبارکهٔ الهیه ملاحظه می شود که این مرحلهٔ آمادگی از زمینهٔ عرفان اسلامی شروع گردید، چنانچه هیکل مبارک آثار اولیهٔ شان را در چهارچوب عرفان و تصوف نازل فرمودند تا اهل بیان از حجیات علوم فقه و اصول آزاد شده قابل و مستعد تلقی اشراق شمس حقیقت گردند که ظهورش با آنچه لدی القوم بود مغایرت داشت. عرفان اسلامی که در ملت ایران ریشه‌های عمیقی داشته و دارد مناسب‌ترین وسیله برای انجام این هدف بود و لذا آثار اولیهٔ حضرت بهاء‌الله از قصیدهٔ رشح عما گرفته تا عزّ و رقائیه و قصاید و غزلیات و مراسلات نازله در سلیمانیه و رسالهٔ هفت وادی و چهار وادی همه انعکاساتی است از تصوف اسلامی در قمیص بدیع کلام قلم اعلیٰ.

این مطلب نباید به این گونه فهمیده شود که تصوف اسلامی بر کلمات وحی در آن مرحله از ظهور اثر گذاشته، بلکه نگارنده آن را به این صورت درک می کند که به تأییدات الهیه و ارادهٔ خود جمال قدم در طول قرن‌های گذشته عرفای ملت اسلام آثاری را به وجود آوردند تا حق متعال در یوم ظهورش از آنچه خود به بندگان الهام نموده بود برای اظهار امر خویش استفاده کند. تماماً مثل زبان عربی و فارسی که حق آن را وسیلهٔ انزال وحی قرار داد بدون اینکه تابع اعراب و فرس در وحی بدیع

خود باشد. از این رو است که آن آثار مبارکه اولیه اگرچه با منظومه‌هایی مثل تائیه ابن الفارض یا منطق الطیر عطار مرتبط است، لحظه‌ای که از لسان عظمت نازل گشت من کلّ الجهات بدیع و بی سابقه شد. حتی می‌توان گفت این آثار مبارکه به مثابه علت غائی است در رتبه واجب برای آثار سابقه عرفا که معلول آن است در رتبه امکان با سابقه زمانی، مثل هر کلمه بدیعی که از قلم اعلی نازل گشت در حالی که قرن‌ها اعراب و ایرانیان آنها را می‌دانستند و تلفظ می‌کردند با وجود این ابداع بدیع است زیرا عبادی که در حیز زمان قرار داشته باشند نمی‌توانند در هیچ کاری بر حق تعالی که خارج از حیز زمان هست سبقت جویند، «لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون»^۱

به عقیده نویسنده هدف غائی از نزول آثار اولیه حضرت بهاءالله با آن همه خصوصیات که در آن دیده می‌شود رسیدن به مرحله نزول کتاب ایقان بوده که اهل بیان را از عرفان اسلامی که منتهی می‌شود به فناء فی الله دور می‌کند و به عرفان بهائی که منتهای آن شناسائی مظهر ظهور است نزدیک می‌نماید. حلقه وصل بین مرحله هفت وادی و مرحله ایقان رساله جواهر الاسرار است که خصوصیات و مضامین آن بدون توجه به آنچه ذکر شد مشکل است که دریافت شود. فی الحقیقه یک طرف جواهر الاسرار به هفت وادی وابسته است و طرف دیگر آن به ایقان، و واضح است که در حین نزول جواهر الاسرار هیکل مبارک نزول ایقان شریف را در نظر داشته‌اند. البته ارتباط این سه اثر مبارک با یکدیگر مطلبی است که به بحث و جستجوی مفصلی احتیاج دارد که انشاءالله محققان امر آن را انجام خواهند داد. در این جا تنها به یک نکته اشاره می‌شود و آن این است که معانی و اشارات نازله در رساله هفت وادی بدون اطلاع بر جواهر الاسرار درست درک نمی‌شود، چنانچه ادراک معانی هر دو اثر مبارک و هدف اصلی از مطالبی که در آنها نازل گشته بدون توجه به کتاب ایقان و توجیه مضامین دو رساله سابق بر مبنای آن امکان پذیر نمی‌باشد.

ناگفته نماند که در وحی الهی همیشه اثر لاحق مبین و موجه اثر سابق می‌باشد و نه بالعکس، درست به همان صورتی که در بین ظهورات الهیه متوالیه هر کتاب آسمانی بیان کتاب دوره گذشته می‌باشد. اگر مطالعه و تدقیق در آثار جمال مبارک بدون توجه به این قاعده انجام شود سیر تکاملی و به هم وابسته کلمات الهیه به هم می‌خورد. لذا باید گفت وحی چهل ساله حضرت بهاءالله منتهی می‌شود به کتاب عهدی که "مقصود مظلوم" از آنچه آیات و بیانات قبل از آن نازل شده بود در آن بیان می‌شود و هدف غائی آن آشکار می‌گردد. ذکر این نکته در این جا برای این است که فصلی بین آثار حضرت بهاءالله که در مراحل متعدّد و متسلسل ظهور نازل شده مشاهده نکنیم، بلکه غایت و منتهای قصیده رشح عما را در کتاب عهدی ببینیم اگرچه در ظاهر دو اثر بسیار متفاوت می‌باشند. خلاصه کلام، در مسیر تدریجی و مرحله‌ای نزول وحی بر حضرت جمال اقدس ابهی رساله هفت وادی به مثابه بذری بود که در جواهر الاسرار به مقام شکوفه رسید تا آخر الامر ثمره آن در کتاب مستطاب ایقان مشهود گشت.

اما راجع به تاریخ نزول رساله جواهر الاسرار از قرائن معلوم می‌شود که باید بعد از سال ۱۸۵۶ و قبل از ۱۸۶۲ م واقع شده باشد. ولیکن تاریخ دقیق نزول برای نویسنده مشخص نیست. بنا بر مرقومه‌ای از ساحت معهد اعلیٰ^۲ «بر اساس مندرجات کتاب تاریخ نبیل زندی مخاطب جواهر الاسرار سید یوسف سدهی اصفهانی است»^۳ در همان مرقومه ذکر شده که در صدر صفحه اول نسخه جواهر الاسرار که به خط جناب منیر منیب کاشانی کتابت گشته، و نسخه اصل آن به عائله مبارکه ورقا تعلق داشته و اکنون در مرکز جهانی بهائی محفوظ است، به خط جمال اقدس ابهی چنین مرقوم شده است: «این رساله در جواب سائلی نوشته شد که سؤال نموده بود از مهدی موعود که چگونه تبدیل شد به علی قبل محمد ص، لهذا این سؤال دست‌آویزی شد و مطالبی که مقصود بود از هر قبیل ذکر شد و برای سالکان و واصلان همه نافع و مفید است لوانتم بفطرة الله تنظرون.» در پایان رساله نیز جمال قدم به خط مبارک چنین مرقوم فرموده‌اند: «المنزول من الحا قبل سین.»

از این توضیحی که خود حضرت بهاء الله به خط مبارک در نسخه جواهر الاسرار مرقوم فرموده‌اند معلوم می‌شود که سید یوسف تنها یک سؤال عرض نموده بود ولیکن جمال اقدس ابهی آن را "دست‌آویزی" کردند برای نزول این لوح مبارک که شامل منافع و فوائد است برای کسانی که به سوی شناسائی مظهر حق در حال سلوک باشند و همچنین برای نفوسی که به شناسائی رسیده باشند. بنا بر این به قدرت محیطه، سید یوسف مثل سایر نفوسی که الواح خطاب به ایشان نازل می‌شده سبب و وسیله‌ای بود برای نزول وحی، چه که ناموسی که خداوند مقدر فرموده این است که امور به اسباب معلق باشد^۴ و وحی الهی از آن قاعده مستثنی نشد و بشر و سائل و اسباب آن گشتند. نظیر آنچه راجع به سبب نزول جواهر الاسرار در فقره مذکوره بیان می‌فرمایند، در خصوص سبب نزول کتاب ایقان که سید محمد خال اکبر بوده در لوحی می‌فرمایند: «در باره ایشان همیشه عنایت الله بوده و هست و به عنایت بزرگی فائز شده‌اند؛ یکی از عنایات الهیه آنکه کتاب ایقان که به اسم ایشان معروف است مخصوصاً نازل شد و سبب این فیض اعظم حق جل و عز ایشان را قرار داد.»^۵ لذا اگرچه الواح به اسم افراد مشخصی نازل می‌شده ولیکن در واقع آن افراد اسباب اند و سؤالاتشان دست‌آویزهایی است تا حضرت مسبب الاسباب عموم بندگان خود را خطاب نماید و ایشان را در مراتب ترقی و تعالی و عرفان مظهر خود سیر دهد.

از متن رساله جواهر الاسرار چنین معلوم می‌شود که سید یوسف تا زمان نزول این رساله به حضور هیکل مبارک شریفاب نشده بود زیرا به او می‌فرمایند: «ما رأیناک فی الظاهر ولكن وجدنا حبیک فی الباطن.»^۶ یعنی در ظاهر تو را ندیده‌ایم ولیکن در باطن حب تو را دریافت کرده‌ایم. دیگر اینکه از نوع سؤالی که راجع به امام غائب عرض کرده بود بدیهی است که تا آن وقت مؤمن نشده بود ولیکن احتمال دارد که بعد از نزول جواب به ایمان فائز شده باشد یا اقلأً به جماعت محبتان جمال مبارک درآمده باشد چه که در کتاب ایقان در بیانی که شاید راجع به جواهر الاسرار باشد می‌فرمایند:

«در کشف این اسرار بعضی از عبارات انبیا به بدائع نعمات حجازی در الواح مسطوره قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود مذکور گشت.»^۷ در خود لوح مبارک حضرت بهاء الله سید یوسف را با القاب "السالك في سبل العدل و الناظر الى طلعة الفضل" و "الماشي في بيداء المعرفة و الساكن في سفينة الحكمة" و "المذكور في هذا الرق المنشور و المستور في هذه الظلمات الديجور" و "أخي" خطاب می فرمایند^۸ که کل دلالت می کند بر عنایت مبارک در حق او. حضرت بهاء الله در آخر لوح بیانی به این مضمون می فرمایند که می خواستند کلمات انبیا و عبارات رسولان که در اوائل آن ذکر فرموده بودند تفسیر نمایند ولیکن فرصتی برای آن کار نبود به علت اینکه قاصدی که سؤال را به حضور مبارک از طرف سید یوسف آورده بود برای برگشتن به کربلا عجله داشت و لذا اکتفا شد به آنچه نازل گردید و ترک شد ذکر "مدائن الكبرى و اسفار العظمى" تا اینکه می فرمایند عجله او به حدی بود که "السفرين الاعلين في التسليم و الرضا" ترک شد.^۹

اولین مطلبی که در لوح جواهر الاسرار از قلم اعلی بیان می شود علت اعراض مردم از مظاهر الهیه در هر عصر و زمان است. در این باره می فرمایند که اگر سالک علت اعراض از رسل را نداند به مراتب ایمان و ایقان هرگز نمی رسد.^{۱۰} دو علت عمده که باعث انکار رسل می شود ذکر می فرمایند: یکی در نیافتن لحن قول در کتب مقدسه و دیگر اینکه به خود حجت الهیه که با مظهر امر فرستاده می شود توجه نمی کنند و به جای آن از رهبران مذهبی خود پیروی می نمایند.^{۱۱} جهت توضیح و اثبات این دو اصل مذکور حضرت بهاء الله بشاراتی از انجیل نقل می فرمایند تا برای شخص مسلمانی که این را می خواند روشن شود چگونه مسیحیان به دو علتی که ذکر گردید از شناسائی ظهوراتی که پس از حضرت مسیح پا به عرصه جهان نهادند محروم گشتند. این خود گوشزدی است به مسلمانان بدین معنی که آنها نیز به وسیله همان شبهاتی که مسیحیان را از شناسائی حضرت رسول باز داشت ممکن است از شناسائی موعود قرآن محروم شوند. البته ملت اسلام چنین احتجاج می کنند که انجیلی که در دست هست جعلی است و آن انجیل اصلی که بشارت دهنده ظهور محمدی است با حضرت مسیح به آسمان رفع شد. حضرت بهاء الله این ادعا را به این دلیل رد می فرمایند که اگر گفته شود پس از حضرت مسیح انجیل ایشان از بین رفته است در فیض الهی تعطیل لازم می آید و این با اصل مسلم عنایت و رحمت واسعة الهیه در هر کور و دوری منافات کلی دارد.^{۱۲} به این معنی که چگونه امکان دارد که خداوند از ملت مسیح توقع داشته باشد حضرت رسول را بشناسند و به رسالت او ایمان بیاورند و در عین حال کتابی که باید وسیله آن شناسائی و ایمان شود برای ایشان باقی نگذاشته باشد. بنا بر این در هر دوره آسمانی کتب مقدسه بشارت و اشاراتی راجع به ظهور بعد ذکر می کند ولیکن به عللی که ذکر شد مؤمنان از ثمره ظهور سابق که ظهور لاحق باشد محروم می شوند. لذا شایسته است که سالک سبیل معرفت معانی و مدلولات صحیح آن بشارت و عبارات کتب آسمانی را از نفوسی که خداوند ایشان را "منبع علمه و سماء حکمه و سفینه سره"^{۱۳} قرار فرموده استفسار کنند و جويا شوند.

سپس حضرت بهاء الله می فرمایند باید از هیاکل خود همه لباس های عاریه - که مقصود علوم اکتسابی است - که از امثال خود دزیده ایم به دور افکنیم تا خداوند ما را به مدینه علم در آورد، و هر که وارد این مدینه شد به جمیع علوم حقه فائز می گردد. ولیکن تأکید می فرمایند که فقط کسانی که در سایه مدینه علم ساکن هستند می توانند به معانی آیات الله پی ببرند. از این رو باید به سوی آن مدینه به هدف دانستن معانی آیات الهیه و رسیدن به معرفت الله سالک شوند. در کتاب ایقان جمال مبارک معنی فعلی این مدینه را بیان می فرمایند بقوله العزیز: «آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی، مثلاً در عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من بیعته الله کتاب او که رجوع کل کتب به آن است و مهیمن است بر جمیع کتب. و در این مداین ارزاق مقدر است و نعم باقیه مقرر. غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشاند. بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید. بی نصیبان را نصیب کرم نماید و آوارگان صحرائی جهل را کأس علم عنایت کند. و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایمان و ایقان کل من فی السموات و الارض در این مداین مکنون و مخزون گشته.»^{۱۴}

بنا بر این مقصود از مدینه کتاب آسمانی در هر عصری است که سرمنزل مقصود اهل عالم می باشد، و علم حقیقی و اطمینان فقط در آن یافت می شود. البته معلوم است که کسی که در مدینه مستقر نشود در بیابان خواهد بود و در آن حال در معرض هلاک قرار می گیرد. همان طور که در کتاب ایقان قبل از ذکر مدینه مقصود شروطی برای رسیدن به آن معین می فرمایند^{۱۵} در رساله جواهر الاسرار نیز شروطی معین شده که سالک در اثنای سلوک به سوی مدینه باید داشته باشد و گرنه هرگز نمی رسد. آن شرائطی که ذکر می فرمایند عبارت از انقطاع و خضوع و خشوع و آزاد بودن از حب و بغض دیگران و افتخار نکردن بر احدی است. دیگر اینکه در راه سفر به مدینه علم حدائق و مدنی وجود دارد که مسافر از آنها عبور می کند. آن حدائق و مدن در حقیقت خصوصیات روحانیه ای است که لازمه سیر و سلوک در سبیل ایمان و ایقان و عرفان می باشد. آنها عبارتند از حدیقه طلب که به اسم مدینه طلب نیز ذکر شده، دیگر مدینه عشق و جذب، و مدینه توحید که به اسم مدینه الاحدیة نیز بیان شده، و حدیقه الحیره و مدینه الفناء تا آنکه وارد مدینه البقاء علی البقاء می شود و استغنا در ضمن این مدینه اخیر قرار دارد.

این مدن و حدائق کم و بیش همان وادی های سبعه است که در رساله هفت وادی قبلاً ذکر شده بود. با توجه به آنچه در جواهر الاسرار در این باره نازل گشته چنین معلوم می شود که این ودیان یا حدائق یا مدن که انسان جهت رسیدن به مدینه علم باید از آنها عبور کند در حقیقت و واقع صفات و خصائلی است که انسان باید در زندگی عملی کسب کند تا قابل و لایق ایمان به کتاب آسمانی مظهر ظهور و دخول در شریعت او در هر عصری شود، و یک سلوک باطنی غیبی مجرد و همی که هیچ تحقق فعلی ظاهری حقیقی نداشته باشد هرگز نبوده و با آنچه در مفهوم برخی عرفا هست کاملاً

متفاوت است و ربطی با جذبات خرافی صوفیان و دراویش به هیچ وجه ندارد. ملاحظه می‌شود چگونه همچنان که کتاب ایقان مقصود اصلی از اشارات جواهر الاسرار را بیان می‌کند، جواهر الاسرار معنی واقعی رموز و اشارات هفت وادی را روشن می‌نماید. باری، پس از اینکه انسان به مظهر الهی ایمان بیاورد به مقام بقا می‌رسد. در آن حین به مدینه‌ای واصل می‌شود که اسم و رسمی ندارد و لذا آن را "مدینه الغیب" می‌نامند.^{۱۶} حضرت بهاء‌الله این نکته را در پایان جواهر الاسرار بیان می‌فرماید گو اینکه غایت و منتهای آنچه قبل از آن ذکر شد همانا رسیدن به آن مدینه غیب است. شاید این اشاره‌ای باشد به خود هیکل مبارک زیرا بنا بر آنچه در لوح تفسیر الم بیان شده، "غیب" در هر عصری مظهری است که هنوز ظاهر نشده و غایب باشد.^{۱۷} یعنی حضرت ربّ اعلی در دوره محمدی غیب بودند و جمال مبارک در دوره بابی غیب بودند و لذا "مدینه الغیب" امر مظهری است که در زمان نزول جواهر الاسرار هنوز خود را برای اهل بیان اظهار نکرده بود.

در سیاق بیان خصوصیات مدن و حدائقی که در راه رسیدن به منزل مقصود سالک حقیقی باید از آنها عبور کند و از نعمت‌های آن کسب فیض نماید قلم اعلی مطالبی را ذکر می‌فرماید که جنبه استدلالی صرف دارد. به این وسیله سلوک روحانی هفت وادی را به یقین استدلالی و برهان عقلانی کتاب ایقان نزدیک می‌کنند. آن مطالب استدلالیه عبارت است از شبهه ابدیت شرایع، بدین معنی که پیروان هر دینی شریعت خود را ابدی می‌دانند و ابدی ماندن آن را شرط قبول هر مظهر بعدی قرار می‌دهند و چون هر مظهر بعد ناسخ شرع قبل است لذا از مظهر الهی به علت تمسک به شریعت خود معرض می‌شوند. حضرت بهاء‌الله این نکته را با قضیه ظهور قائم آل محمد ربط می‌دهند و مثال واقعی ذکر می‌فرماید که با گوش خود از یکی از علمای شیعه شنیده بودند که می‌گفته: اگر همه علامات ظهور قائم موعود پدیدار گردد و خود قائم ظاهر شود ولیکن به غیر از آنچه در قرآن نازل شده و فروع مذهب که نزد مردم است حکمی صادر نماید البته او را تکذیب خواهیم کرد بلکه او را خواهیم کشت و هرگز نزد او نخواهیم رفت.^{۱۸}

از این طریق قلم اعلی مطلب استدلالی دیگر را مطرح می‌نماید که حل موضوع قائم آل محمد و علامات ظهور او است. بر این نکته نسبتاً تأکید شده زیرا اصل سؤال سید یوسف همان بوده و لذا چون به قضیه قائم می‌رسند به طرف خطاب می‌فرمایند: «اذأ فاعرف ما هو المقصود فی هذا البیان ثم اکتهم فی سرادق قلبک لتعرف حکم ما سئلت و تصل الیه علی قدر ما قدر الله لک.»^{۱۹} ملاحظه می‌شود که به او می‌فرمایند آنچه راجع به موضوع قائم برای او بیان خواهد شد بر حسب اندازه‌ای است که خداوند برای او مقدر فرموده. این خود اشاره به این است که تمام قضیه برای او بیان نخواهد شد. لذا برای درک تمام مسأله قائم لازم می‌شود به آثار مبارکه دیگر رجوع کرد و فقط به لوح جواهر الاسرار در این خصوص اکتفا ننمود، چنانچه در فقرات بعدی توضیح داده خواهد شد.^{۲۰}

باری، حضرت بهاء‌الله شبهه ظهور قائم آل محمد و علامات ظاهری آن را به وسیله ربط دادنش با

موضوع جابلقا و جابلسا که از آن لا ینفک است حلّ می نمایند. بدین گونه که می فرمایند آنچه در باره قائم ذکر شده حقّ است من جمله جابلقا و اضافه می فرمایند که اگر اوصاف و خصوصیات این مدینه که باید محلّ سکونت امام غائب در وقت حاضر باشد بر حسب ظاهر گرفته شود آن گاه امکان وجود چنین شهری روی کره زمین منتفی می شود زیرا چنانچه می فرمایند «انّ الارض بتمامها لن تسعها و لن تحملها»،^{۲۱} یعنی کره زمین نمی تواند جا داشته باشد برای آن شهر با همه خصوصیاتش اگر وجود ظاهری مادی داشته باشد.^{۲۲} پس چون آن شهر به هیچ دلیل عقلی و جغرافیائی نمی تواند وجود ظاهری داشته باشد کسی که در آن شهر باید سکونت داشته باشد طبعاً نمی تواند وجود ظاهری نیز داشته باشد. جمال مبارک به سید یوسف می فرمایند: «انک لو تدلّنی الی هذه المدینه انا ادلک الی هذه النفس القدسیة الّتی عرفوه النّاس بما عندهم لا بما عنده». ^{۲۳} یعنی اگر تو این شهر را به من نشان بدهی من هم قائم را به همان طور که مردم به آن معتقد هستند به تو نشان می دهم! حال که نشان دادن آن مدینه با اوصاف ظاهره که نزد ناس هست محال می باشد پس وجود قائم با آن علامات ظاهری که نزد مردم است، که از ضروریات آن سکونت او در جابلقا است، محال خواهد بود. یعنی امتناع شرط باعث امتناع مشروط است.

با در نظر گرفتن این استدلال منطقی استقرائی حضرت بهاء الله می فرمایند: «و لَمّا انت لن تقدّر علی ذلك لا بدّ لک التّأویل فی هذه الاحادیث و الاخبار المرویة عن هؤلاء الانوار». ^{۲۴} یعنی حال که نمی توانی جابلقا را نشان بدهی و وجودش را در عالم ظاهری ثابت کنی، چاره ای نمی ماند جز تأویل آنچه در باره آنها ذکر شده. پس چون احادیث و روایات راجع به جابلقا و جابلسا را باید از طریق تأویل فهمید و توجیه کرد می فرمایند لازم می شود احادیثی را که راجع به امامی که قرار است در آن مدن ساکن باشد نیز تأویل نمود. در این حال انسان از انکار صحّت احادیث و روایات ائمه محفوظ می ماند. راجع به معنی تأویلی این دو شهر می فرمایند که همه مظاهر حقّ از "جابلقاء قدرة الله" و "جابلساء رحمة الله" خروج می کنند.^{۲۵} و نیز می فرمایند: «و جابلقا لم یکن الا خزائن البقاء فی جبروت العماء و مدائن الغیب فی لاهوت العلاء». ^{۲۶} بنا بر این جابلقا اشاره به عالم قدرت می باشد که همان جبروت است^{۲۷} که همه مظاهر الهیه از آن ظاهر می شوند و در اصطلاحات بهائی از آن به عالم امر تعبیر شده است که برزخی است بین دو عالم حقّ و خلق.

در این جا باید گفت که در این رساله مبارکه حضرت بهاء الله صحّت آن احادیث و روایاتی که در افواه و کتب راجع به امام غائب و مکان سکونت او در عالم مورد قبول عموم شیعه است نفی نمی فرمایند در حالی که در الواح دیگری که پس از جواهر الاسرار نازل گردید این مسأله را از جمله اوهام شیعه بیان می فرمایند و همه مطلب را از اصل بی اساس می شمزند، چنانچه در لوحی نازل، قوله: «راوی وجود قائم یکی از اثاث بوده. چند نفر از اهل عمایم با او اتفاق نموده جعفر را تکذیب نمودند و ناحیه مقدسه و جابلقا و جابلسا ترتیب دادند و ناس بی چاره را از نفحات وحی ربّانی در ایام الهی

محروم نمودند.^{۲۸} مانند این بیان در آثار مبارکه تکراراً زیارت می‌شود و همه بر این دلالت می‌کند که حکایت امام غائب و آنچه به غیبت او تعلق دارد اموری است که رهبران مذهبی پس از درگذشت حضرت حسن عسکری امام یازدهم ترتیب دادند و اصلاً نه از رسول بوده و نه از هیچ یک از امامان. ملاحظه می‌شود که چگونه جمال اقدس اهبی متعرض صحت یا بطلان آن روایات مجعوله در جواهر الاسرار نمی‌شوند بلکه آنها را چنانچه هست وسیله‌ای جهت رفع شبهات سید یوسف که به آنها اعتقاد داشته قرار می‌دهند زیرا هدف هیكل مبارک هدایت او به اقرار به حقایق امر حضرت اعلی بود و نه اثبات جعلی بودن آنچه او به آن اعتقاد راسخ داشته. همین روش را حضرت اعلی پیش گرفتند و به وسیله خود موهومات اوهام نفوس را رفع و زائل نمودند. برای بهائیان این روش باید به مثابه تعلیم شیوه تبلیغ تلقی شود به این معنی که چون هدف مبلغ هدایت نفسی باشد نباید چیزی را که او به آن عقیده محکم داشته باشد رد کرد. بلکه به وسیله آن معتقدات هر قدر وهمی و خرافی باشد باید رفع شبهات و اثبات حقیقت برای او نمود.^{۲۹}

اما مسأله اسم قائم موعود که از محمد بن الحسن به علی محمد تبدیل شد، حضرت بهاء الله آن را بر مبنای قاعده وحدت مظاهر الهیه حل می‌فرماید. خلاصه آن این است که همه اسماء و صفات به این مظاهر مقدسه تعلق دارد و لذا چون همه اسماء آن ایشان است به هر اسمی نامیده شوند یا خود را بنامند صحیح خواهد بود. بلکه باید معتقد بود که مظهر امر خالق و مبدع اسم خود است. بنا بر این اسم تالی او است و به نسبت آن به او ثبت و مقبول می‌شود و نه بالعکس.

از جمله مطالب دیگری که در جواهر الاسرار بیان و توضیح داده شده معنی بعث و حشر و نشر و حیات و موت و جنّت است که همه با ظهور قائم موعود مرتبط می‌باشد. آنچه در این خصوص ذکر می‌فرماید خلاصه مطالبی است که در ایقان شریف با تفصیل بیشتری بیان شده.

نکته دیگری که در این رساله مبارکه ذکر شده، و هدف غائی را از نزول آن مطرح می‌کند، همانا ظهور موعود بیان است که تا آن زمان از او به عنوان من یظهره الله تعبیر می‌شده. در یک مورد مسأله اسم امام غائب و محل وجود او را که از جمله شبهاتی است که قلم اعلی حل می‌فرماید با ظهور حضرت من یظهره الله ربط می‌دهند بقوله: «انّ محمد بن الحسن کان فی جابلقاء و ظهر منها و من یظهره الله یكون فیها الی ان یظهره الله علی مقام سلطنته»^{۳۰} گویا با این اشاره حضرت بهاء الله اهل بیان را یادآوری می‌کنند که مباد گرفتار همان شبهات شیعه شوند و اسماء و علامات سدی شود بین ایشان و شناسائی موعود بیان. علاوه بر این، رساله جواهر الاسرار مملو از اشارات ضمنی به مقام هیكل مبارک است که در آن زمان چون ظهور هنوز اعلان نشده بود درک دلالات آن برای خود سید یوسف و اکثر اهل بیان مشکل بود. مثلاً به او می‌فرمایند: «و انک انت یا ایها المذكور فی هذا الرق المنشور و المستور فی هذه الظلمات الدیجور فیما تجلی الله علیک من انوار الطور فی سیناء الظهور»^{۳۱} ملاحظه می‌شود چگونه می‌فرمایند در آن وقت انوار طور که مقصود تجلی الهی است در

مقام ظهور بر او تاییده ولیکن چون اراده الهیه هنوز به رفع ستر تعلّق نگرفته بود بصیرت‌ها از درک این قبیل اشارات واضحه ممنوع بود، تا اینکه پس از اعلان دعوت در رضوان اذن شناسائی صادر شد و لذا حال اهل بها مدلولات چنین بیاناتی را که در ایام بطون قبل از اعلان ظهور از قلم اعلی نازل می‌شده درک می‌کنند.^{۳۲}

اشاره دیگری که ابلاغ از تصریح است این بیان مبارک است، قوله: «لو اريد ان اذكر كلمات الانبياء فيما نزل من جبروت العظمة و ملكوت السلطنة لثملاً الاوراق و الالواح من قبل ان اصل الي آخرها... و اتي لو اريد ان اذكر كلما نزل من قبل لا قدر بما اعطاني الله من بدائع علمه و قدرته.»^{۳۳} در این جا روشن است که حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند که بر آنچه بر انبیای گذشته نازل گشته که حدّ و حدودی ندارد واقف هستند. البتّه چنین احاطه مطلقه فقط شأن مظاهر الهیه است که آنچه در حیّز غیب باشد می‌دانند. در مورد دیگری می‌فرمایند کاش قلوب پاکی یافت می‌شد تا رشی از دریاها علم بر ایشان القا نمایند ولیکن می‌فرمایند که هنوز اذن برای آشکار ساختن این رمز پوشیده نیامده.^{۳۴}

در قسمت‌های پایانی لوح بشارت ظهور من يظهره الله را می‌دهند، چنانچه می‌فرمایند: «و سينظر الموحدون في قيامة الاخرى بان من يظهره الله مع هذه المدينة ينزل من سماء الغيب مع ملائكة المقرّبين العالين، فطوبى لمن يحضر بين يديه و يفوز بلقائه و انا كلّ بلقائه مشتاقون و انا كلّ بذلك آملون و نقول الحمد له اذ هو الحقّ و انا كلّ اليه منقلبون.»^{۳۵} مضمون این بیان مبارک که شرح و تفصیل آن از حدّ این مقاله و هدف آن خارج است این است که موحدان در قیامت دیگر خواهند دید که من يظهره الله با این مدینه از آسمان غیب همراه با فرشتگان مقرّب و والا فرود می‌آید. پس خوشا بر حال کسی که نزد او حاضر و به لقای او فائز شود، چنانچه همه ما شائق لقای او و به آن امیدوار هستیم و می‌گوئیم سپاس و ستایش او راست زیرا حقّ او هست و همه ما به او باز خواهیم گشت، انتهی.

دیگر اینکه در لوح جواهر الاسرار قلم اعلی به خود هیکل مبارک با عباراتی مثل «الطير المعنوي الالهّي» یا «شجرة الحياة» و «القطب الاعظم» اشاره می‌فرمایند.^{۳۶} البتّه چنانچه قبلاً عرض شد چون ظهور هنوز در مقام غیب بود کسانی که در آن زمان لوح را زیارت می‌کردند شاید این گونه عبارات را طوری تأویل می‌کردند که به خود جمال قدم مربوط نمی‌شد. ولیکن در این زمان اگر در این گونه تعبیرات و رموزی که حضرت بهاء‌الله در آثار مبارکه‌شان بر خود اطلاق فرموده‌اند تعمق و تدبّر شود به حقائق مهمه‌ای در باره مقام و ظهور ایشان می‌توان پی برد. معلوم است که این سه تعبیر مذکور در کتب عرفان اسلامی بسیار رواج داشته. برای فهمیدن آن گونه تعبیرات عرفانی در آثار بهائی می‌توان با در نظر گرفتن مدلولات اصطلاحی آن معنی حقیقی را از تعبیر مجازی استخراج نمود و در نتیجه مدلولات فعلی و واقعی آن که بر شخص هیکل مبارک منطبق می‌شود آشکار می‌گردد.

تعبیر «طير معنوي الهی» در آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله به خصوص آنهایی که در بغداد و ادرنه

نازل شده زیاد زیارت می‌شود. بدون شک به وسیله این رمز قلم اعلی به حقیقت و واقعیتی اشاره می‌فرمودند که می‌بایست در عالم عیان و واقع تحقق فعلی داشته باشد. مثلاً در آخر رساله هفت وادی با تعبیر "الطیر الفانیة" به خود اشاره می‌فرمایند.^{۳۷} در الواح دیگری "طیر القدس" و "طیر البقاء" و "طیر القدم" و "طیر الوفاء" و امثال ذلک نیز در وصف خود نازل فرموده‌اند.^{۳۸} رموز و تعبیرات و کنایات مربوط به پرندگان که در الواح مبارکه نازل شده مطلب بسیار مهم و جالبی است که به بحث جداگانه احتیاج دارد. در این مقاله مختصر به ذکر یک نکته اکتفا می‌شود و آن این که "طیر" دارای خصوصیات است در عالم ظاهر طبیعت که در مقامات معنوی الهی تطابق پیدا می‌کند با زندگی حضرت بهاءالله، به ویژه در ایام ترک بغداد و بعد از آن در سنین اقامت در سجن بعید ادرنه. از جمله خصوصیات طیر ظاهری هجرت در فصل خزان و گرفتار شدن در چنگ پرندگان خونخوار و ابتلا به حبس و زندان و تغنی به ابداع نغمات و الحان در روضات و جنان و خواندن بر شاخه‌های اشجار است. علاوه بر این، طیر در اول هر یوم طلوع فجر را اعلان می‌کند ولیکن همیشه صیاد کین او را در کمین است. همه این موارد در عالم ظهور الهی بر طیر معنوی منطبق می‌شود. گویا جمال مبارک که در لوح جواهر الاسرار لقب طیر را بر خود اطلاق فرمودند می‌خواستند به آنچه پس از اعلان ظهور بر ایشان وارد می‌شود با این رمز و کنایه اشاره بفرمایند. لذا ملاحظه می‌شود که در لوح مبارک این تعبیر را با بشارت لقاء الله ربط می‌دهند.

اما راجع به "قطب اعظم" که می‌فرمایند وجود و بقای آنچه در زمین و آسمان هست به مدد او منوط می‌باشد، چنین نازل شده: «لو یسافرون من الازل الی الابد لن یصلوا الی قطب الوجود و مرکز الموجود الذی جرى عن یمینه بحور العظمة و عن یساره شطوط القدرة و لن یقدر احد ان ینزل بفنائہ و کیف الی مقامه و هوکان ساکناً فی فلک النار و یسری علی بحر النار فی کره النار و یمشی فی هواء النار، فکیف یقدر من خلق بالاضداد ان یدخل فی النار او یقرب بها، و ان یقربها لیحترق فی الحین».^{۳۹} مضمون این کلمات این است که می‌فرمایند اگر سالکان از ازل تا ابد سفر نمایند، یعنی برای مدت سفر ایشان آغاز و انجامی نباشد، هرگز به قطب وجود و مرکزی که موجود هست نخواهند رسید. اوست که در طرف راستش دریاها بزرگواری و در سوی چپش شط‌های توانائی جاری شده است. و نیز هرگز کسی نخواهد توانست که در آستانه او منزل کند، تا چه رسد به اینکه به مقام او برسد چه که او در کشتی آتش ساکن است و بر دریای آتشی که در کره آتش قرار دارد پیش می‌رود و در هوای آتش می‌خرامد. پس چگونه ممکن خواهد بود برای کسی که از اضداد خلق شده به آتش وارد شود یا حتی نزدیک آن برود. و اگر چنانچه به آن نزدیک شد بی‌درنگ محترق خواهد شد، انتهی. به وسیله این اشارات حضرت بهاءالله به تلویح مقام خود را بیان می‌فرمایند. اگر به کتب عرفا رجوع شود ملاحظه خواهد شد که نزد آنها قطب همان حقیقت محمدیه است.^{۴۰} راجع به معنی اصطلاح حقیقت محمدیه نوشته‌اند: «هی الذات مع التّعین الاول و هو الاسم الاعظم».^{۴۱} یعنی ذات

حَقِّ و مَشِيَّتِ اَوَّلِيَّةِ که با هم جمع و متحد شده باشند که در اصطلاحات بهائی از آن به مُظْهَر و مَظْهَر یا مُجَلِّي و تَجَلِّي تعبیر شده و هر دو مقام در اسم اعظم متحد می‌باشد بدون فصل و وصل بین آیت لاهوت و آیت ناسوت او.^{۴۲} دوستان الهی ملاحظه خواهند فرمود چه سان قلم اعلی با یک کلمه و یک تلویح حقائق نامحدود بیان می‌فرمایند، منتهی باید در هر کلمه با توجه به سابقه کاربرد آن و موارد نزول آن در الواح مبارکه و تبیینات طلعات مقدسه تدبیر کرد تا به مقصود از آن اشارات و تلویحات پی برد و لحن قول را دریافت.

ملاحظه می‌شود که می‌فرمایند آن قطب "مرکز الموجود" است که عبارت از صفت و موصوف است بدون اینکه لام تعریف به اسم موصوف "مرکز" متصل شود، بر خلاف قاعده زبان عربی. نکته لطیفی در این عبارت نهفته که ذکر آن مایه روح و ریحان است و آن این است که می‌فرمایند کسی به این "مرکز الموجود" نمی‌رسد و او مظهر عظمت و قدرت الهیه است و احدی نمی‌تواند به آستانه او قدم نهد تا چه رسد به مقام او، زیرا او در چهار دایره ناری، که عبارت از کشتی است که بر دریاست و دریا در کره زمین است و کره زمین در هوا، قرار دارد. پس کسی که از جزء تا کل در آتش قرار داشته باشد چگونه نفوسی که از "اضداد" یعنی عناصر و طبایع بشری خلق شده باشند می‌تواند به او برسند یا حتی نزدیک او بروند و او را بشناسند. بنا بر این آن "مرکز الموجود" اگرچه موجود است لا يُعْرَف می‌باشد، و ملاحظه می‌شود که بر خلاف آنچه در زبان عربی معمول است "مرکز" بدون لام تعریف است در حالی که "الموجود" دارای لام تعریف است. گویا با این کنایه اشاره می‌فرمایند به اینکه آن مرکز که قطب وجود است اگرچه موصوف می‌باشد ولیکن لا يُعْرَف می‌ماند. یعنی اسم اعظم اگرچه دارای اوصاف و نعوت معروفه است، "خود" او از اینکه معروف یا مُعْرَف شود منزه می‌ماند. این حقیقت متعالیه را با یک حذف لام تعریف از یک کلمه بیان می‌فرمایند! مثل همین عبارت اصطلاح "قلم الاعلی" و غیره است که تفصیل آن قرائن در حوصله این مقاله نمی‌گنجد.

اما "شجرة الحياة" که در لوح جواهر الاسرار در اشاره به خود هیکل مبارک نازل شده، این هم از جمله اصطلاحاتی است که در بین عرفای اسلام برای تعبیر از ظهور کونی حَقِّ در مَشِيَّتِ اَوَّلِيَّةِ رواج داشته.^{۴۳} در تعریف آن گفته‌اند که مقصود تجلی ذات است که ثمره آن سرّ اَنِّي انا الله رب العالمین است.^{۴۴} این تعریف تماماً منطبق است بر ظهور جمال اقدس ابهی که ثمره تجلی ایشان در عالم امکان اعلان اَنِّي انا الله رب العالمین بود. این اصطلاح در آثار حضرت ربّ اعلی با ترکیبات متعدّد مثل شجرة مَشِيَّتِ و شجرة محبّت و شجرة توحید و غیرها نازل شده، و در آثار حضرت بهاء الله به تدریج اصطلاح "سدره" در اکثر موارد جای آن را گرفت. البته همه این اصطلاحات مربوط به درخت از "شجرة مبارکه" و "سدره المنتهی" که در قرآن نازل شده ریشه گرفته است.^{۴۵}

باری، لوح جواهر الاسرار مملوّ از این قبیل اشارات و تلویحات است که خوانندگان با رجوع به خود متن لوح مبارک آنها را زیارت خواهند فرمود. آنچه در باره سه اصطلاح در فقرات گذشته

عرض شد برای این است که ثابت و روشن شود که جمال اقدس ابهی پیش از اعلان مقام خود پس از سنه ثمانین، در آثار اَوْلِیَّة خود همان را با اشاره و تلویح بیان می فرمودند. علاوه بر این، از آنچه عرض شد مقصود بیان مبارک راجع به مضامین لوح جواهر الاسرار که فرمودند سؤال سید یوسف سدهی «دست آویزی شد و مطالبی که مقصود بود از هر قبیل ذکر شد، و برای سالکان و واصلان همه نافع و مفید است لو اتم بقطرة الله نظرون» برای ما واضح و آشکار می شود. به عبارت دیگر، باطن رفع شبهاتِ نفوس و ایراد دلائل اثبات در جواهر الاسرار، کشف سبحات ظهور بود. در کتاب مستطاب ایقان نیز ظهور «جوهر الّهی و نور ربّانی و صرف ازلی و مبدأ و منتهای مظاهر غیبی»^{۴۶} را در قمیص استدلال و رفع شبهات بیان می فرماید که با توجه به آن، تلویحاتِ جواهر الاسرار روشن می شود. با وجود این، در خاتمه باید عرض نمود که هر انسانی در حدّ استعداد خود قسمتی از آن جواهر بی حدّ و عدّه نصیب او می شود. لذا باید اقرار نمود که آنچه در این مقاله مختصر عرض شد چیزی جز سیری در اطراف آن جواهر نیست که از ایفای ادنی حقّ مطلب دور است، چنانچه گفته اند: بحر را گنجایش اندر جوی نیست.

یادداشت‌ها

- ۱- قرآن، سورة الانبیاء، آیه ۲۷.
- ۲- مرقومه ساحت معهد اعلی مورّخ ۱۳ شهر الشرف ۱۵۴ ب (۱۱ ژانویه ۱۹۹۷ م) که در جواب سؤال نگارنده راجع به جواهر الاسرار عنایت فرمودند.
- ۳- جناب ادیب طاهرزاده این را در *The Revelation of Bahá'u'lláh* (آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۷۴ م، ج ۱، ص ۱۵۱) ذکر می کنند. بنا بر مرقومه ساحت معهد اعلی (یادداشت شماره ۲) آنچه جناب عبدالحمید اشراق خاوری در کتاب گنج شایگان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری)، ص ۲۸ در باره مخاطب لوح جواهر الاسرار ذکر می کنند اشتباه می باشد.
- ۴- در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۶۰) می فرمایند: «قد قدرنا لكلّ شیء سبباً من عندنا.» و در کلمات مکنونه فارسی نازل: «انّ الامور معلقه باسبابها.» (ادعیه حضرت محبوب (قاهره: فرج الله زکی الکردی، ۱۳۳۹ هـ ق)، ص ۴۷۴).
- ۵- سواد الواح منزله از سماء قدرت و مشیث جمال اقدس ابهی جلّ ذکروه و ثنائیه الاعلی به افتخار اسم الله حضرت زین المقربین علیه بهاء الله الابهی (مجموعه خطی، استنساخ نورالدین زین، محلّ و تاریخ استنساخ: بیروت، ۱۱۷ ب، ۱۹۶۰ م)، ص ۱۵۶.
- ۶- جواهر الاسرار، ضمن آثار قلم اعلی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب)، ج ۳، ص ۲۰.
- ۷- کتاب مستطاب ایقان (مصر: فرج الله زکی الکردی، ۱۳۵۲ هـ ق)، ص ۱۵.
- ۸- رک به جواهر الاسرار، صص ۴، ۶-۷، ۲۷، ۵۵.
- ۹- همان مأخذ، صص ۸۷، ۸۸.
- ۱۰- همان مأخذ، ص ۷.
- ۱۱- همان مأخذ، ص ۸.
- ۱۲- همان مأخذ، صص ۱۵-۱۶.
- ۱۳- همان مأخذ، ص ۱۷.

- ۱۴- کتاب مستطاب ایقان، ص ۱۵۴.
 ۱۵- همان مأخذ، صص ۱۴۸-۱۵۳.
 ۱۶- رک به جواهر الاسرار، ص ۸۷.
 ۱۷- رک به لوح تفسیر الم در مائده آسمانی، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، ج ۴، ص ۶۸.
 ۱۸- رک به جواهر الاسرار، ص ۲۳.
 ۱۹- همان مأخذ، ص ۴۱.

۲۰- به عنوان حاشیه در این جا باید عرض نمود که بعضی از محققان بهائی گرفتار این اشتباه می شوند که یکی از آثار مبارکه را در نظر می گیرند و چنان بر آن تأکید می کنند که آن را مبنای تکوین یک صورت کلی و جامع از امر مبارک و اصول عقائد و تعالیم متفرعه آن قرار می دهند. مثلاً ملاحظه می شود که در جهان غرب قبل از نشر کتاب اقدس در موارد بسیاری کتاب ایقان اساس اول و آخر جمیع عقائد بهائی انگاشته می شد و بر آن اساس نظر کلی و شاملی از امر مبارک تکوین می کردند در حالی که مضامین کتاب ایقان به خصوص در آنچه به اصول عقائد ربط داشته باشد باید بر مبنای آثار بعدی جمال مبارک و تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله فهمیده و توجیه شود. نفوسی هم که تمایلات عارفانه صوفیانه دارند هفت وادی را مبنای عقائد خود قرار می دهند و امر مبارک را فقط از نقطه نظر عارفانه می انگارند بدون توجه به جنبه های اداری و اجتماعی و دنیوی آن.

۲۱- جواهر الاسرار، ص ۴۲.

۲۲- در کتب شیعه داستان های زیادی راجع به دو شهر جابلقا و جابلسا روایت شده است. می گویند یکی در شرق و دیگری در غرب عالم است و قائم در زمان غیبت کبری با شیعه مخلص خود تا زمان فرج در آن دو شهر ساکن می باشد. از جمله خصوصیات آن نوشته اند که هر شهری دارای هزار دروازه است و بر هر دروازه هزار پاسبان ایستاده اند و وسعت آن دو شهر به حدی است که اگر کسی بخواهد از اول تا آخر آن برود اگر از اسب تندرو استفاده کند چندین ماه وقت خواهد گرفت تا مسافت شهر را طی کند. (رک کتاب نجم الثاقب، تألیف میرزا حسین نوری (قم): انتشارات مسجد مقدس صاحب الزمان، ۱۳۷۲ ه ش)، صص ۴۰۹-۴۱۱). در کتب شیعه اماکن دیگری برای سکونت امام غائب معین شده من جمله جزیره ای به اسم "جزیره الخضراء" است. تفصیلات این داستان های افسانه ای بیش از آن است که در این حاشیه بگنجد. تنها به یک مطلب جالبی اشاره می شود و آن این است که چند سال پیش در روزنامه اطلاعات ایران (شماره ۱۹۵۵۲، ۱۷ فوریه ۱۹۹۲ م، ص ۷) مقاله ای از سید محمد حسن ابطیعی زیر عنوان "مهدی موعود و صلح جهانی" منتشر شد که در آن مثلث برمودا در اقیانوس اطلس را محل شهر اقامت امام غائب معین می کند. اگر خصوصیتی که در بالا بیان شد در نظر گرفته شود باید گفت مثلث برمودا که هیچ، همه اقیانوس اطلس هم وسعت چنان شهری را ندارد!

- ۲۳- جواهر الاسرار، ص ۴۲.
 ۲۴- همان مأخذ، ص ۴۲.
 ۲۵- همان مأخذ، ص ۴۳.
 ۲۶- همان مأخذ، ص ۴۳.

۲۷- جبروت کلمه عبری است که از اصل جبر اشتقاق شده که در زبان عبری به معنی قدرت و توانائی است.
 ۲۸- اشراقات (الواح مبارکه حضرت بهاءالله جل ذکره الاعلی شامل اشراقات و چند لوح دیگر) (مبمنی: ۱۳۱۰ ه ق (؟))، ص ۱۶۴. "یکی از انات" که در لوح مبارک ذکر شده حکیمه خاتون خواهر امام جواد و عمه امام یازدهم حسن عسکری است. حکیمه خاتون بود که اذاع کرد امام حسن عسکری پسر پیوسته داشته و غایب شده است. در نتیجه اصل روایاتی که در باره ولادت امام دوازدهم است به او منتهی می شود. اما "جعفر" که می فرمایند او را تکذیب نمودند،

مقصود برادر امام حسن عسکری است که عمه خود را تکذیب نمود و اقرار کرد که از برادر او خَلْفی باقی نمانده است. ولیکن چون قول صدق او موافق اهداف اهل عمامه نبود حرف او را رد کرده بر او لقب "جعفر کذاب" اطلاق کردند تا از جعفر صادق که امام ششم شیعه اثناعشریه است مشخص و ممتاز باشد.

۲۹- حضرت بهاءالله این روش تبلیغ را با بیانی ساده به حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی تعلیم دادند. به او فرمودند: «خلق خوش و به خوبی همراهی با خلق نمودن راه تبلیغ است. هر چه طرف مقابل می‌گوید ولو هر قدر وهم و تقلید و بی‌معنی باشد باید اذعان نمود و خود و طرف مقابل را مشغول به اقامه نمودن دلیل نمود، چه که آخر به لجاج و عناد منجر می‌شود زیرا خود را مقهور و مغلوب مشاهده می‌کند و بر غفلت و احتجابش می‌افزاید. باید ذکر نمود صحیح است و این قسم هم ملاحظه بفرمائید صواب است یا خطا. البته به ادب و محبت و ملاطفت...» (خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (۸) (دارمشتات: مؤسسه عصر جدید، ۱۵۴ ب، ۱۹۹۷ م، ص ۷۹). و در لوحی خطاب به احمد نامی می‌فرمایند: «ایاک ان تتکلم بما تسرع القلوب الی انکاره ولو یکون عندک اعتداره. تکلم بما یجذب القلوب الی شطر ربک». (آثار قلم اعلی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ ب)، [ج ۱]، ص ۲۹۳). یعنی زنهار که بگوئی آنچه را که دل‌ها به انکار آن با سرعت قیام می‌کند حتی اگر بهانه‌ای برای آن گفتار داشته باشی، بلکه بگو آنچه را که دل‌ها را به سوی خداوند تو جذب می‌نماید.

۳۰- جواهر الاسرار، ص ۴۳.

۳۱- همان مأخذ، ص ۲۷.

۳۲- این واقعیت مکرراً در آثار مبارکه بیان شده است. مثلاً حضرت ربّ اعلی در بیان فارسی (باب ۱۳، واحد ۷) می‌فرمایند: «شبهه نیست که شجره حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی او را نمی‌شناسد.» و در لوحی حضرت بهاءالله می‌فرمایند: «اعلم بانا ما اردنا ان نظهر وجهنا لاحد کما کنا بین العباد و ما عرفنا من احد و کنا فی ستر عظیم.» (ثالثی الحکمة (ریودوژانیرو: دارالنشر البهائیه فی البرازیل، ۱۴۸ ب)، ج ۳، ص ۵۰). یعنی بدان که ما نخواستیم آشکار نمایم روی خود را برای کسی، چنانچه در بین بندگان بودیم و کسی ما را نشناخت و در ستر عظیم بودیم. و در لوح دیگری می‌فرمایند: «قل ان استغفروا فیما ظننتم فی الذی ماکان بینکم الاکاحد منکم ولو تسیرون فی الارض لن تجدوا بمنثله و کان الله شهید علی ذلک.» (مأخذ سابق، ج ۳، ص ۵۴). یعنی بگو طلب بخشش بکنید از آنچه گمان نمودید در باره آن کسی که در بین شما مثل یکی از شما بود در حالی که اگر در زمین سیر نمائید برای او مثلی نخواهید یافت، و خداوند بر این گواه بوده. این گونه بیانات در باره دوران بطون و ستر واضح می‌کند که در زمانی قبل از اعلان دعوت ماهیت ظهور از چشم بندگان مستور می‌باشد. و چون آثار هر ظهوری حول مظهر ظهور طائف می‌باشد قبل از شناختن هویت صاحب الامر دانستن و فهمیدن آنچه در کلمات او راجع به خود او نازل می‌شود برای کسانی که او را نشناخته باشند غیرممکن می‌باشد. مثل این می‌ماند که شخصی وصف گل را بکند برای کسی که هرگز گل را ندیده باشد. آن اوصاف تا زمانی که گل را نبیند و هویت آن برای او روشن نشود مرموزاتی می‌ماند که از محدوده الفاظ خارج نمی‌باشد ولی چون روزی رسد و گل را ببیند آنچه برای او رموز لفظی بود حقائق ملموسه و مفهومی می‌گردد. از جناب حیدر علی اصفهانی در این خصوص کلام لطیفی نقل شده که می‌گفته: «تا امری از حق ظاهر نشده هیچ کس تصوّرش را نمی‌کند. بعد از آنکه از حق ظاهر شد تجلیش در عقول و افئده بروز می‌کند.» (خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (۸)، ص ۷۴).

۳۳- جواهر الاسرار، صص ۱۲، ۱۳.

۳۴- رک به جواهر الاسرار، ص ۵۷.

۳۵- همان مأخذ، ص ۸۳.

۳۶- همان مأخذ، صص ۵۴، ۵۸، ۸۵.

۳۷- هفت وادی (قاهره: ۱۳۳۲ ه.ق)، ص ۵۴.

۳۸- به عنوان نمونه به آثار قلم اعلیٰ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ ب)، ج ۴، صص ۶۲، ۱۸۵، ۳۲۴، و نیز لثالی الحکمة (ریودوزانیرو: دارالنشر البهائیه فی البرازیل، ۱۴۶ ب)، ج ۲، صص ۱۴، ۱۱۰، ۱۸۵، و لوح ناقوس در ادعیه حضرت محبوب، صص ۱۴۱-۱۵۳ و الواح عید رضوان عموماً رجوع شود.

۳۹- جواهر الاسرار، صص ۸۴-۸۵.

۴۰- فصوص الحکم محیی الدین ابن عربی (مقدمه) با تعلیقات ابوالعلاء عفیفی (بیروت: ۱۹۶۶ م)، ج ۱، ص ۳۹.

۴۱- کتاب التعریفات علی بن محمد الشریف الجرجانی (بیروت: ۱۹۹۰ م)، ص ۹۵.

۴۲- حضرت بهاء الله در سوره هیکل می فرماید: «قل لم یکن فی نفسی الآ الحق ولا یُرى فی ذاتی الآ الله، ایاکم ان تذکروا الآتین فی نفسی.» (آثار قلم اعلیٰ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ ب)، [ج ۱]، ص ۱۷). یعنی در خود من هیچ نیست جز حق و در ذات من هیچ دیده نمی شود جز خدا، مباد در باره خود من دو آیه را ذکر کنید. حضرت عبدالبهاء در تبیین این بیان مبارک می فرماید: «نورانیّت سراج و لطافت زجاج دست به هم داده نور علی نور گشته، این است که می فرماید ایاکم ان تذکروا فی الآتین ای آیه اللاهوت و آیه الناسوت.» (مکاتیب عبدالبهاء (قاهره: ۱۳۳۰ هـ ق)، ج ۲، ص ۲۵۱).

۴۳- برای نمونه اقوال عرفای اسلام در این خصوص به رساله شجرة الكون محیی الدین ابن عربی (قاهره: ۱۹۶۸ م)

می توان رجوع کرد.

۴۴- رک به کتاب التعریفات جرجانی، ص ۱۳۱.

۴۵- سوره النور، آیه ۳۵ و سوره النجم، آیه ۱۴.

۴۶- کتاب مستطاب ایقان، ص ۱۹۲.